

رژیم سوریه در تلاشِ تحمیلِ جنگِ داخلی به مردم است

سه‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۰ - ۱۲ آوریل ۲۰۱۱
برگردان: سیامند
لوموند، 6 آوریل 2011 اینیاس لُوریِر

تا هنوز فرصت باقی است، افکار عمومی بین المللی می‌بایست بر شرایط سوریه چشم بگشاید. آنچه که دور از انظار و در سکوت در حال برنامه ریزی است، بسیار جدی است. موضوع بی کم و کاست این است که رژیم فاقد راه حل سیاسی، که تنها روش‌اش به کارگیری فشار و خشونت است، می‌کوشد سوری‌ها را به سوی نهایت براند. این رژیم قصد دارد سوری‌ها را یا به دست کشیدن از آرمان آزادی، یا توسل به خشونت وادارد. برای او کاری سهل و آسان خواهد بود که مطالبه‌ی دمکراسی جوانان سوریه را به عنوان «خیزشی فرقه‌ای» معرفی کند. و با توجیه و بهانه‌ی ای «حفاظت از وحدت ملی» خشونت را که متناسب با شدت ترس‌اش هر چه عیان‌تر و گسترده‌تر خواهد بود، به کار گیرد.

از همان اولین تظاهرات روز 18 مارس در درعا، واقع در جنوب سوریه، در حالی که مطالبات محدود بودند، رژیم هر گونه مذاکره را رد کرد. این مطالبات پیش از همه مربوط به درخواست آزادی بیست و چند تایی بچه‌ی زندانی بود، که در حین بازی روی دیوارها شعار رایج در بسیاری کشورهای عربی را نوشته بودند: «مردم خواهان سرنگونی رژیم اند». دیگر مطالبات لغو شرایط اضطراری بود، شرایطی که بدترین اقدامات توسط سرویس‌های امنیتی را مجاز می‌نمود، آزادی زندانیان عقیدتی، که در میان آنها چند صد نفر از شهروندان شهر «با تمایلات مذهبی افراطی» بودند، و همینطور اعطای آزادی‌های اجتماعی و شخصی به همه‌ی سوری‌ها، چیزی که تحت عنوان «مبارزه علیه اسرائیل» مصادره شده است.

وقتی که جنبش خشم در 25 مارس به شهر اللاذقیه رسید، رژیم فهمید که تاخیر با خطر مواجهش خواهد کرد. واحدهای ارتش و همان وسایل و ابزار اعمال سرکوب را که در نقاط دیگر مورد استفاده قرار گرفته بود، را به آنجا اعزام کرد. اما در عین حال علیه تظاهرکنندگان مشتاق به اثبات مسالمت آمیز، فراگیر و غیرمذهبی بودن حرکت اعتراضی خود به دو ترفند دیگر با اهدافی متفاوت دست زد:

- روی پشت بام ها تک تیراندازانی، با ماموریتِ حاکم کردن وحشت و ارباب بر شهر مستقر کرد. تظاهرکنندگان با مشاهده ی این که همه ی قربانیان در ناحیه ی سر، گردن و سینه با هدفِ کشتن مورد اصابت گلوله قرار گرفته اند، به وحشت و هراس افتاده اند.

- در عین حال، در برخی محلات اراذل و اوباش مسلح را به کار گرفته تا با یورش به تظاهرکنندگان و سازماندهی ضدِ تظاهرات در حوالیِ محلِ گردهمایی ها، حمله به معترضین، یا با شلیکِ رگبار سلاح های اتوماتیک از پنجره ی اتومبیل های بزرگ در خیابان های شهر اوضاعی فوق العاده خطرناک به وجود آورند.

این باند و دسته ها که در جریان سال های دهه ی 1970 پا گرفتند و در ارتفاعات علوی تحت نامِ شَبیهه (ماشین سوارانی که خودنمایی می کنند) متشکلند از افرادی یاغی، و به دلیل مصونیتی که توسطِ کارفرمایان شان، یعنی اعضای خانواده ی اسد به آنها اعطا شده، قادر و توانا به هر کاری، در برخی دوره ها این دار و دسته ها را طی برنامه ای مدیریت شده، به سواحل سوریه و کوهپایه های جبل انصاریه می برند. آنها در واقع به همه نوع قاچاق و اعمال خلافی دست می زنند. از قاچاق سلاح، سیگار و مواد مخدر بگیر تا آدم دزدی و گروگان گیری، تا زورگیری و «محافظت» کاسبکاران، که به همه ی اینها باید مدیریت بنادر خصوصی و پنهان را هم به مثابه بخشی از اعمالشان افزود. به دفعات آنها، مسلحانه، مامورین گمرک، نظامیان و نیروهای امنیتی و انتظامی را مورد حمله قرار داده اند، و موجب مرگ و نابودی آنها شده اند. خطرناک ترین گروه این اوباش و اراذل از مونظر الاسد و فو³از الاسد، دو پسر بزرگترِ جمیل الاسد، عموی مرحوم رئیس دولت کنونی [بشار الاسد]، و همینطور از شخصی به نام محمد الاسد، فرمان می برند. محمد الاسد، که به دلیلِ ترور و وحشتی که به اتفاقِ مردانش در حول و حوش خود و هر جایی که زیر پا می گذارند، پراکنده است لقب شیخ الجبال دارد.

در ابتدای سال های دهه ی 1990، برای پاسخگویی به شکایاتِ علوی ها در زادگاهِ خانوادگی اسد، تبلیغات و مبارزاتی صورت گرفت، به ویژه برای یادآوری به این پدرخوانده های جزء مافیایی، که اصل قدرت کجاست و باید از که فرمان ببرند. از موقعی که بشار الاسد به قدرت رسیده، ادامه ی راه به عهده ی فردی خلاف کار و جانی که یکی از پسرعموهای درجه چندم اوست به نام نمیر بدیع الاسد افتاده. شیخ الجبالی جدید ظاهر شده، که این بار نامِ هارون الاسد دارد... اوباش و اراذل مورد اشاره در سطور پیشین، مردانِ او هستند.

رژیم بشار الاسد با تصمیم به حاکم کردن ترور و خشونت در اللاذقیه، شهری سمبولیک که دروازه ی ارتباطی با قرداحه تیولِ رئیس جمهوری

در ارتفاعات است، تصمیم داشت به تظاهرکنندگان نشان دهد که قادر است با آنجا هم درست مثل درعا رفتار کند. اما موضوع بسیار جدی تر است، با رها کردن دسته های اوباش که اکثریت آنها علوی اند، بر علیه تظاهرکنندگان مسالمت جو، که اکثراً همچون باقی جمعیت کشور سنی مذهبند، می کوشد که جوانان «انقلابی» را به میدان جنگ داخلی بکشاند، میدانی که این جوانان چه در بیانیه هایشان، چه در شعارهای تظاهرات و چه در اطلاعیه هایشان روی اینترنت، بی وقفه تکرار می کنند که در هیچ کجای برنامه ی آنها چنین طرحی نیست. اگر آنها به رغم همه چیز اجازه دهند که او آنها را به این عرصه وارد کند، به او فرصتی اعطا خواهند کرد که در آرزویش است تا همه ی امکانات سرکوبش را یک جا علیه آنها به کار بگیرد.

این شرایط که به نظر می رسد در شُرُفِ تکرار مجدد در حُصص است، سوری ها را مبهوت و متحیر کرده. صداهایی از سوریه بلند شده و درخواست کمک و یاری در اسرع وقت کرده است. صداهایی برای طرد و افشای تله ای که آشکارا در مقابل شان گسترده شده ؛ صداهایی نگران از متهم شدن به اینکه محرک همان رفتاری اند که خود همواره محکوم کرده اند، یعنی چیزی که رژیم بطور سیستماتیک آنها را به آن متهم می کند، [رژیم] می کوشد [این صداها] دور از انظار بمانند .

سوری ها به هر دسته و گروه و قومیتی که تعلق داشته باشند، تمایلی به تکرار آنچه که در فاصله ی سال های 1979 تا 1982 در کشورشان اتفاق افتاد و منجر به حمام خون شد (نزدیک به 30000 کشته تنها در شهر حماه) ندارند، چیزی که در عین حال موجب تقویت مجدد برای بیش از سه دهه ی رژیم شد، که از آن پس با دیواری از ترس و ارباب بر آنها حاکم شده ؛ آنها می دانند که اولین هدف بشار الاسد نه آزادسازی بلندی های جولان، بلکه استمرار رژیم است که او از ژوئیه سال 2000 در راس آن قرار گرفته است. برای دستیابی به این هدف او کمتر به «وحدت مردم حول مواضع خود در مقاومت و ایستادگی»، چیزی که همچون وردی سحرآمیز یادآوری می شود، بلکه به ترس و وحشت غالب شده بر سوری ها توسط درنده خویی نیروهای مخابراتی نیازمند است.

طی سی ساله که از سر گذشته، سوری ها فرصت کافی برای اندیشیدن و درونی کردن درس های این تحولات داشته اند. آنها به هیچ قیمتی خواهان رخ داد مجدد این اتفاقات نیستند. آنها امروز خواهان آزادی و عزت انسانی برای همه و تک تک افراد، فارغ از تمایز گذاری بر پایه ی اصلیت قومی و یا عقیدتی اند. این امر باب طبع رژیم از یک خانواده که آن هم خود برخاسته از اقلیتی است نمی باشد ؛ رژیم که همواره کوشیده با ارباب و گسترش ترس و وحشت، پایه ی

اجتماعی خود را توسعه داده، ترس و وحشتی کم و بیش تجربه شده توسط اقلیت ها، از جمله اقلیت گروهی خودش، مشروعیتی در مقابل گروه های اکثریت جامعه به دست آورد. امروز فرضیه ی یک جنگ داخلی در سوریه دور از انتظار نیست. اما باید گفت و تکرار کرد، در لحظه ی کنونی، این نه تظاهرکنندگان، بلکه دستگاه اختناق است که همه چیز را در این راستا می راند.

بشارالاسد در سخنرانی اش خطاب به مجلس مردم در روز 30 مارس، پانزده بار مترسکِ فتنه، جنگ داخلی، را به جنبش درآورد، و تاکید کرد نشانه های آن را در شعارها و رفتار تظاهرکنندگان دیده است. تازه بدتر، مسئولان این تظاهرات را به «توطئه»، ترمی که پنج بار تکرار کرد، برای به راه اندازی «جنگی فرقه ای» متهم کرد. این گفتارها نگران کننده اند. آنها ما را به یاد سرمقاله ی روزنامه ی رسمی البعث در روز 24 ژوئن 1979 می اندازد که می گفت: «تحقیقات در مورد آخرین حملات صورت گرفته در حلب، ما را قادر کرد که سرخ طرح توطئه ی امپریالیسم و صهیونیسم و ماموران آنها را (...) با هدف پاشیدن بذر اختلافات فرقه ای و مذهبی، برای درهم شکستن مقاومت ملت و از میان بردن مقاومت فلسطین شناسایی کنیم.» و این روزنامه در سطور بعدی، که می بایست آرزو داشت نشان از اهداف آتی رژیم نداشته باشد، نتیجه می گرفت: «تنها راه ادامه ی مبارزه، تمام کردن کار آنها از طریق ریشه کن کردن شان است.» و می دانیم چه چیزی در پی آن رخ داد.

اگر جامعه ی بین المللی خواهان کمک به به سوری ها برای به دست آوردن آزادی و حقوقی است که از زمان به قدرت رسیدن حزب بعث و استقرار شرایط اضطراری در 8 مارس 1963 از آن محرومند، می بایست تظاهرکنندگان را تشویق به تداوم حرکت مسالمت جویانه و وحدت طلبانه اش، در هر شرایطی کند. برای این امر، این جامعه می بایست به رژیم حاکم بفهماند که از حالا، دستش خوانده شده و برای هر نوع پرووکاسیون برنامه ریزی شده جهت تبدیل کردن مطالبه ی تغییرات صلح طلبانه و مسالمت آمیز به یک جنگ داخلی، مسئول خواهد بود.

تظاهرات طرفداران رئیس جمهور سوریه بشار الاسد در دمشق، به تاریخ 29 مارس 2011 - عکس از رویتر